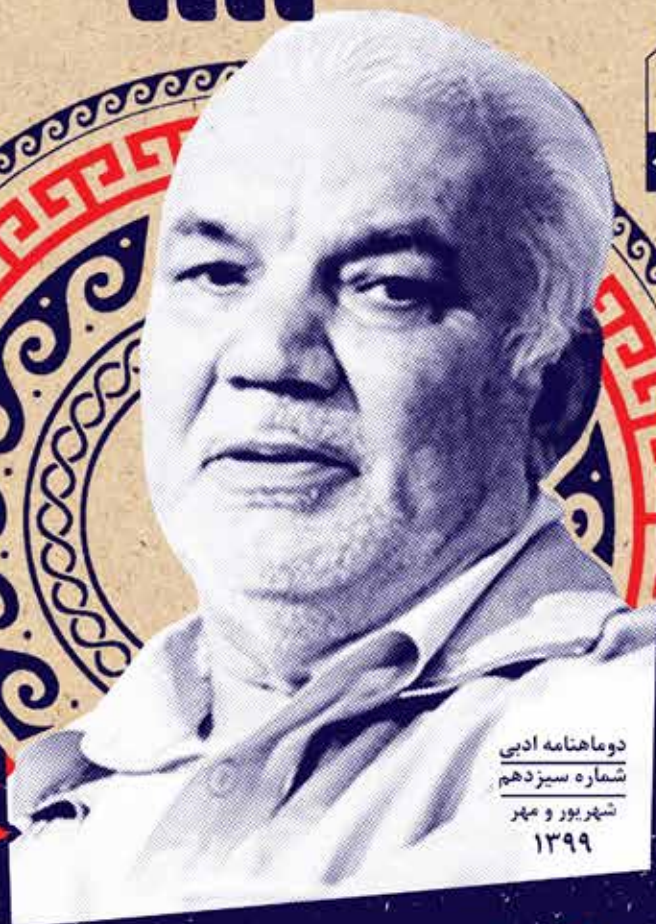


چشمه

دکتر ۳۹۰
ضیاء شهابی

چشمه نامه



دوماهنامه ادبی
شماره سیزدهم
شهریور و مهر
۱۳۹۹

۱۳

رضا داوری اردکانی / غلامحسین ابراهیم دینانی / هادی عالمزاده / مالک حسینی / محمد زارع شیرین کندی
بهمن بازوکی امیرداد ملکزاده / عباس ذهبی / محسن کرمی / مریم هاشمیان / شمس الملوک مصطفوی / محمد نورالهی
ابراهیم مهربانی / سید مجید کمالی / محسن آزموده / محمد رحیمیان شیرمرد / مجید رفیعی
هادی صمدی / شیمیا بحرینی / البرز حیدریور / علی ناظمی اردکانی / مریم بختیاریان / حمیده جعفری
قنبر علی رودگر / محمد شعله سعیدی / مهدی ربی / صادق رحمانی

شعر، داستان، گپ

C H A M E H



◀ تشنه خواهی ماند
اگر آب‌های تلخ پُر حَس و خاشاک را
نیاشامی
کیست که همه آبشخورهایش زلال
باشد؟ ▶

بشار بن بُرد (۹۶۸-۱۶۸ق)



دوماهنامه ادبی

صاحب امتیاز و مدیر: محمّدصادق رحمانیان
شماره تلفن: ۰۹۱۲۱۴۸۶۹۶۱

با سپاس فراوان از:
دکتر مالک حسینی، دکتر معصومه علی پنجه
مهندس نوشین ضیاء شهابی و محمّد نورالهی

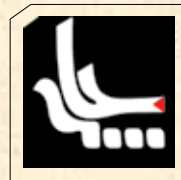
مدیر هنری: ابوذر ابراهیم
حروفچینی: راضیه آخوندی
مدیر اجرایی: محمّد اسماعیل حق پرست

نشانی: تهران، ستاری جنوبی، لاله شرقی، بنفشه نهم، کوچه یاس،
پلاک ۲، واحد ۱۰، کد پستی: ۱۴۷۳۹۹۶۴۷۶

chameh1397@gmail.com
www.chamehmag.ir

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران ۰۲۵۳۶۶۶۶۶۶۶
تهران و شهرستان: پخش چشمه: ۷۷۱۴۴۸۲۱-۷۷۱۴۴۸۰۸
رکده های تهران: نشرگستر امروز نوین ۰۲۱۵۴۰۸۱۰۰۰

چامه ۱۳



پنجاه هزار تومان



شعر ◀ داستان ▶ گپ

c h a m e h



دوماهنامه ادبی

سال سوم، شماره سیزدهم

شهریور و مهر ۱۳۹۹

فهرست جشن نامه

عهد صحبت

به منزله آغاز ۱۸ رضا داوری اردکانی
دکتر ضیاء شهابی هاید گرشناس برجسته ۳۰ غلامحسین ابراهیمی دینانی
حکمت عملی چیست؟ ۳۲ مالک حسینی
مترجم متبحر و معتمد هید گر در ایران ۳۸ محمد زارع شیرین کندی

گپ

از کاهلی لذت می برم ۴۸ پرویز ضیاء شهابی
شاگردان ایرانی هاید گر پدیدارشناس ۸۲ بهمن یازوکی

به باغ همسفران

روایتی از رؤیت يك رویه؛ نیم‌رخ از فرخ‌رخ ۹۶ ابراهیم مهرابی
هاید گر پژوهی فراسوی دو گانه‌های کاذب ۱۰۰ محسن آزموده
درباره آسمان ۱۰۴ سیدمجید کمالی
مستوری متن و ناگشودگی زبان ۱۰۸ محمد رحیمیان شیرمرد
فرشته‌ای که آسمانش را فروخته است ۱۱۴ مجید رفعتی
مشکل گم خواندن است ۱۱۶ هادی صمدی
خب اگر پرسشی هست بفرمایید ۱۱۸ شیما بحرینی
او صدایی از آن خود است ۱۲۲ البرز حیدرپور
ارسطو و کنش سیاسی سلبی ۱۲۶ علی ناظمی اردکانی
اصیل بودن استاد اصیل، بودن موضوع ۱۳۰ مریم بختیاریان
از باخته تا بافت ۱۳۴ معصومعلی پنجه
اندیشه بارور ۱۳۷ حمیده جعفری

هرچه باطن است آشکارا از چهره‌اش ۱۳۸ قنبرعلی رودگر
فلوطين با لهجه شیرین کرمانی ۱۴۲ محمد شعله‌سعدی
سرانجام تفصیلاً آن می‌شود که اجمالاً هست ۱۴۶ مهدی ربی
درسی که يك معلم تفکر به من آموخت ۱۴۸ محمد نورالهی

پژوهش

رمزنگاری و رجزخوانی در نامه‌ها ۱۵۴ هادی عالم‌زاده
بازگفتی یونانی از يك داستان کهن ایرانی ۱۷۸ مهرداد ملک‌زاده
تقابل شعر و تاریخ در قرن شعر ارسطو ۲۱۲ عباس ذهبی
درباب سخنوری ۲۳۰ محسن کرمی
راهنمای استنتاج مقولات کانت ۲۴۲ مریم هاشمیان
عشق‌بازی با کلمات شراب متفکران است ۲۵۸ محمد نورالهی
نگاهی فلسفی به بحران محیط زیست ۲۶۸ شمس‌الملوک مصطفوی
تأملی در ترجمه zeitigen ۲۷۶ محمد نورالهی

درسگفتارها

شرح درآمد وجود و زمان ۲۹۲ پرویز ضیاءشهابی
زیبایی‌شناسی کانت ۳۰۸ پرویز ضیاءشهابی
نقد عقل محض کانت ۳۱۸ پرویز ضیاءشهابی
تاریخ علوم عقلی در اسلام ۳۳۴ پرویز ضیاءشهابی

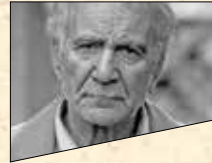
گزین ترجمه‌ها

منتخباتی از مترجمات ۳۴۰ پرویز ضیاءشهابی



اندیشه

آیا مدرنیته یکی است و کشورهای مدرن همه در آن شریکند یا کشورها هر یک مدرنیته خاص خود دارند؟ در این که ژاپن و آمریکا و فرانسه با هم تفاوت‌ها دارند، تردید نیست. این تفاوت‌ها پیش‌تر در اعتقادات و عادات و آداب و طرز رفتار مردم است. آمریکااییان غالباً مسیحی پروتستانند و در فرانسه شمار کاتولیک‌ها پیش‌تر است. ژاپنی‌ها هم مسیحی نیستند. ولی ظاهراً مدرنیته به دین و مذهب و حتی ظاهراً به فرهنگ و مخصوصاً فرهنگ‌های قدیم ارتباطی ندارد. اروپا در قرون وسطی هم مسیحی بود اما مدرن نبود. یک نظر مشهور این است که مسیحیت و یهودیت و یونانیت در قوام عصر جدید دخالت داشته‌اند. این دخالت را می‌توان پذیرفت اما



نظر

باید بگویم که ساحت اندیشه من با دکتر ضیاءشهابی به هم نزدیک است. ما با هم دوست هستیم و ایشان را سال‌هاست که می‌شناسم. با هم همدرس بوده‌ایم و در خدمت استادان خود به شاگردی پرداخته‌ایم. منتهی ایشان بعدها به آلمان سفر کرد و تحصیلات خود را در آن جا دنبال کرد و من در ایران ماندم. او یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه هایدگرشناس حال حاضر ایران است. البته هایدگر شناسان دیگری هم هستند، اما ایشان جزو برجسته‌ترین‌ها هستند. همچنین فلسفه اسلامی را در حد بسیار خوبی می‌داند و همین کمک می‌کند که درس‌هایی که عرضه می‌کنند با کیفیت و از چند منظر و عالی باشد.



نقد کتاب

هیدگر شاگرد و ندیم هندی، چینی و ژاپنی داشته، اما مایه تأسف است که افتخار شاگردی در نزد هیدگر و گوش جان سپردن حضوری به سخنان سخا متفکر سترگ قرن بیستم نصیب هیچ ایرانی‌ای نشده است. شمار کسانی هم که شاگرد برخی از شاگردان مهم و برجسته هیدگر بوده‌اند، شاید به عدد انگشتان دست نرسد. یکی از این اندک شماران، پرویز ضیاء شهابی است که اندیشه‌های هیدگر را از زبان یکی از متبحران و متخصصان دقیق آن‌ها، فردریش ویلهلم فن هرمن آلمانی، شنیده و به گفته خودش، «سال‌ها به شاگردی آن استاد بارع شاد بوده است».



حکمت

از دل خوشی‌های من از کار در دانشگاه طی یازده سال گذشته آشنایی و هم‌نشینی و هم‌صحبتی با استاد پرویز ضیاءشهابی بوده است؛ و در سال‌های اخیر، بسیار بوده است عصرهای یکشنبه و چهارشنبه‌ای که در سکوت اتاق گروه فلسفه ایشان را به راستی جهانی بنشسته در گوشه‌ای یافته‌ام و از خود پرسیده‌ام، اگر برخی مدعیان استادی و دانشمندی یک صدم ایشان را می‌داشتند، آن وقت چه گرد و خاکی به پای می‌کردند! کم نبوده است اوقاتی که در محضر استاد ضیاءشهابی این پرسش به ذهن آمده است که ایشان کی فرصت کرده‌اند این همه فرهنگ و فرهیختگی را در خود جمع آورند؟



نگاه

استاد پرویز ضیاء شهبایی (دیر زیاد آن بزرگوار خداوند) در ۱۳۲۲ خورشیدی در تهران زاده شد، اما خاستگاه و زادگاه خاندان وی شهر یافت در استان کرمان است. شهری سردسیری و خوش آب و هوا در استان عمدتاً کویری و گرمسیری کرمان، هم از این روی است که مردمانش آن را «بام کوب» نامیده‌اند. خاطره «بافت» در دل و جان استاد بافته شده و در گوشه‌ای از ذهن زیبا و حافظه درخشان وی جای خوش کرده است. بخشی از کودکی و نوجوانی استاد، به‌ویژه در تابستان‌ها، در بافت و کوچه‌باغ‌های زیبای آن گذشته؛ کوچه‌هایی با دیوارهای خشتی و کاهکلی و باغ‌هایی آکنده از دارو درخت به‌ویژه گردو و چشمه‌ها و کاریزهای پر آب.



نظروزی

توسیدید در گزارشی که از خطابه پریکلس می‌دهد یکی از ویژگی‌های اصلی مدینه آتن را توجه و شرکت اهالی مدینه در امور سیاسی مدینه می‌داند و زندگی کسی را که به امور سیاسی مدینه بی‌اعتناست بی‌فایده تلقی می‌کند و عدم مشارکت او را چه بسا موجب سلب حقوق مدنی می‌داند. او بی‌اعتنایی به امور سیاسی را نافی عمل سیاسی می‌داند و عمل سیاسی مناسب را منوط به نظروزی و بحث و تبادل نظر پیش از عمل می‌داند ولی نه نظروزی در شکل افراطی آن که به سستی در عمل می‌انجامد. آنچه مدموم است اقدام به عمل پیش از اندیشیدن و شور کردن درباره آن عمل است.



یاد

اگر خواسته باشم چند نفر را معرفی کنم که برنگاه و زاویه دید بنده و هم کلاسی هابم تأثیر شگرفی گذاشته‌اند، بی‌شک یکی از آن‌ها، استاد پرویز ضیاء شهبایی است (که شاد و مانتا باد). استاد ضیاء شهبایی، در جنبه‌های اخلاقی، انسانی خودساخته، وجیه، متین، خوش قلب و متواضع بودند؛ کلامشان نغز و بی‌لغز بود. مخاطب را بزرگ می‌پنداشت و با ادبیات احترام آمیزی، بدون توجه به جایگاه حقوقی مخاطب و توجه به شانیت حقیقی و انسانی اش، سخن می‌گفت. هیچگاه مشاهده نشد که ایشان خود را ممتاز و برتر ببینند. استاد آن چنان متواضع و دلسوز بودند که انسان خود را در کنار ایشان، راحت و ایمن می‌پنداشت.



تحلیل

آشنایان با فضای فکری و روشنفکری ایران می‌دانند که وارد شدن در برخی مباحث و سخن گفتن و نوشتن از اندیشه‌ها و اندیشمندی خاص با مخاطراتی همراه است و گوینده و نویسنده با ورود به این حوزه‌ها، پیشاپیش خود را آماده ساخته که مورد پیشداوری‌ها و قضاوت‌ها از سوی دیگران قرار بگیرد. نوشتن و گفتن له یا علیه مارتین هیدگر، فیلسوف و اندیشمند معاصر آلمانی یکی از این حوزه‌هاست، متفکری که نه تنها به دلیل اندیشه‌هایش، بلکه مهم‌تر از آن به علت کنش و حیات سیاسی‌اش در دورانی تاریک از تاریخ آلمان، یعنی در سال‌های به قدرت رسیدن نازی‌ها و جنگ جهانی دوم، در موطن خودش هم و بلکه در سراسر جهان نیز مورد قضاوت‌ها و ارزیابی‌های جنجالی برانگیزی قرار گرفته



کلاسی

قدر من - به مقتضای حال و مقام - در سخن گفتن از استاد مقتدری چون دکتر پرویز ضیاء شهابی، محدود به بیان احساسی-ست که در حضور او دارم: حضوری که در غیاب هم سخاوتمندانه جا می‌ماند. او هست، از نخستین بار که نخستین کلام را از زبانش شنیدم، تا امروز که آن چه به اجمال دریافته بودم، رفته رفته به تفصیل آشکار می‌شوند. نه اغراق می‌کنم و نه انکار، که همیشه در دانش او غرق می‌شوم. در دریای مفاهیمی که جز در زبانی بشکوه به دنیا نمی‌آیند و جز در همان زبان، در دنیا نمی‌مانند. کلاس دکتر، آشتی‌گاه شعر و فلسفه است، زبانی که بارها از وقوعش سبقت می‌گیرد تا امکان خود را پیدا کند و نزدیک آورد چیزهایی را که همواره دور می‌مانند.



طرح تازه

مدار تأملات جناب استاد دکتر ضیاء شهابی در باب فلسفه، ماجرای زبان و دادن داد معنی در خصوص اندیشه فلسفه آلمان خصوصاً هیدگر، کانت و هگل است که از این میان هیدگر بیش از دیگر فلاسفه ذوق فلسفی و مذاق فکری شان را سراب می‌نماید و خاطرشان را به وجد می‌آورد. گمان می‌رود اهمیت هیدگر برای جناب ایشان علاوه بر شور معنا و استحسان عوالم متصور، مربوط به بهره‌گیری وی از ظرفیت‌ها و ظرافت‌های زبان آلمانی در صورت بندی اندیشه‌ها و تأملات فلسفی است. تهور هیدگر در التفات و روی آوری به زبان چنان ابزار بیان و افکندن طرحی تازه از اندیشه‌های خود در قالب زبان، واژه‌سازی،



ملاقات

وقتی از ما در مورد شخصیتی می‌پرسند بی‌درنگ سراغ بیان خصایص منحصر به فرد او می‌رویم، اگر این شخص از معلمان و استادان دوره‌های مختلف تحصیلی ما باشد برای یافتن خصایصی قابل ذکر باید فضای دوست - دانشتنی کلاس‌هایی را باز تصور و زیر و رو کنیم که خاطر هایشان همیشه ایام با ماست. صندوقچه‌ی خاطرات نوعی سرمایه ذهنی یا کلی سنگ‌های قیمتی است که گذر زمان به زیبایی آن‌ها را تراش می‌دهد و قابل استفاده می‌سازد. درست به همین دلیل، در بازگشت به گذشته ارزش برخی موقعیت‌ها و اشخاص را بهتر از زمان خودشان درمی‌یابیم. خاطرات کلاس‌های درسی می‌توانند هر جنبه از زندگی ما را فراتر از نوشتن مقاله، کتاب



یادداشت

هولدرلین در این فراز شاعرانه ما را فرا می‌خواند به پرسش‌گری از آسمان. از همان آغاز تفکر فلسفی، آسمان همواره محل تفکر و سئوال متفکران بوده است. اما این فراخوان شاعر هستی‌اندیش المانی انگار طور دیگری است. در فلسفه یونانی، آسمان پیوسته چنان جایگاه و ساحت حقیقی برای تجلی پدیدارهای اصیل و آغازین بوده است. فی‌الجمله، ساحت برآمدن خورشید، ماه گرفتگی و گذر ستارگان؛ حتی به گفته سقراط، کهن‌ترین اخترشناسی که زیر سیطره الهه شعرو موسیقی و نجوم یعنی «اورانیا» بوده است، نام خود را از آسمان (به یونانی، اورانوس) می‌گویی. بزرگان مابعدالطبیعه، از افلاطون تا هگل، راهی دراز که از دکارت و کانت هم می‌گذرد، همگی رسائیل شگفتی درباره آسمان



بررسی

مشکل، کم انتشار دادن نیست، کم خواندن است! نقل است استاد جوانی، ماکس بورن را که از معماران مکانیک کوانتومی است در زمان استراحت، در اتاق اساتید ملاقات کرد. استاد جوان، که ماکس بورن را به چهره نمی‌شناخت، برای وی از مکانیک کوانتومی سخن می‌راند و بورن، با دقت و حوصله، گوش می‌داد. در آن میانه بورن پرسشی اساسی پیش نهاد و استاد جوان که پاسخ نمی‌دانست، با بهره از شیوه‌ای متعارف از پاسخ دادن طفره رفت. بورن به روی او نیاورد. در انتهای گفتگو، و قبل از ترک اتاق، جوان خود را به بورن معرفی کرد و بورن نیز متقابلاً همان کرد. گمان دارید استاد جوان را چه حسی بود پس از ترک اتاق؟!



معرفی

سرآغاز گروه فلسفه هنر یود، مدیر گروه و مدرس و مترجم چیره دست که مقطع دکتری فلسفه هنر دانشگاه علوم تحقیقات، از او و به او آن چه شده بود که بود و آشنایی ما با او به روزهایی برمی‌گشت که برای اولین بار فرد کوچک اندامی را دیدیم که وارد کلاس شد. با نگاهی که با تمام نافذ بودنش، به درون میل داشت و بیانی بس شیرین که با تمام شیرینی اش، از شکر پراکنی امساک می‌کرد. هرگز نه پیش و نه پس از آن ندیدیم که کسی را با آن همه دانش و موشکافی، زهره ی این همه سکوت باشد. درخت دانشش از بربراری، برحوصله بود، آن چنان که دانش نصفه و نیمه و افاضات نابه‌جای ما را که از سرناشکبیایی نمی‌گذشتیم نخودش در دهانمان خیس بخورد، تاب می‌آورد.



شعر

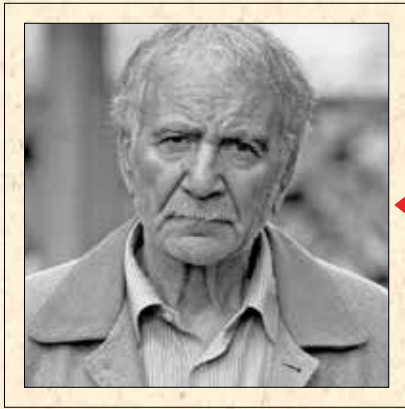
بعضی آدم‌ها را فقط باید شنید یا خواند، نیایدشان دید و با آنان درامیخت. مثلی عربی می‌گوید «سمع بالمعیدی خیر من ال تراه»؛ یعنی شنیدن درباره‌ی معیدی بهتر است تا از نزدیک بینی اش. مشابه فارسی این مثل این مصرع مشهور است که: «آواز دهل شنیدن از دور خوش است». بر عکس اینان، هستند کسانی هم که تا نبینشان حق شناختشان ادا نمی‌شود و تا دیدارشان نکنی و از نزدیک نشناسیشان درینخواهی یافت که واژه‌ها در وصف آنان چقدر باید به لکنت بیفتند.

مثلاً افراد پیچیده را واژه‌ها و جمله‌ها خوب می‌توانند توضیح دهند؛ اما همین واژه‌ها در وصف افراد ساده و یک‌لخت درمی‌مانند که چه بگویند. چنین افرادی از بس



یادداشت

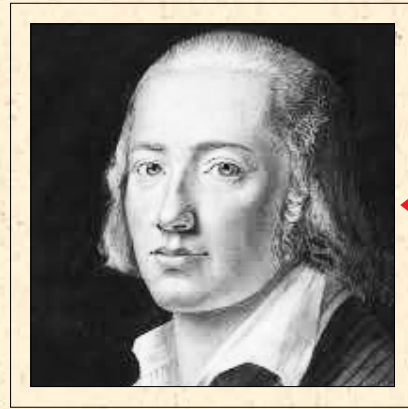
دیرینه‌شناسی و تبارشناسی در هر جا پاسخی بسنده به دست دهد، درباره‌ی آدمی و اندیشه‌هایش بسیار تهی دست می‌نماید. آزادی آدمی دست رد بر سینه‌ی هر نامحرمی می‌زند که بخواهد سر وجود و حضور او را با سیری فقهقاری و اکاود. از این رو، سخن دراین باره که دکتر ضیاء شهابی چه اساتیدی داشته، کجا درس خوانده، به چند زبان تسلط دارد، و امثال آن را که باب طبع علماست همین جا فرومی‌گذارم و چشم به هاله‌ی حضور خود ایشان می‌گشایم. من در کنار کارون می‌نویسم و چنین آموخته‌ام که نه افتادگی و زمزمه‌ی ژرف و محزون آن، و نه بستر کابوس زده‌اش، دست‌کم آن‌جا که از برابر آفتاب بجزره‌ام می‌گذرد فقط به بلندای زاگرس و سر چشمه‌ها یش بر نمی‌گردد. در این



۳۰

غلامحسین ابراهیمی دینانی

سخن ویژه



۱۰۴

هولدرلین

بررسی شعر



۹۶

ابراهیم هیرایی

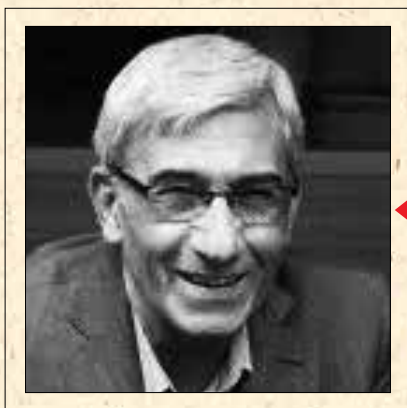
روایت



۱۰۴

امید مجید کمالی

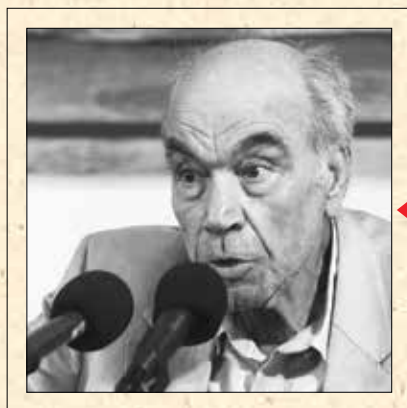
ادبیات و فلسفه



◀ ۱۵۴

هادی عالم زاده

رهزنگاری



◀ ۱۸

رضا داوری اردکانی

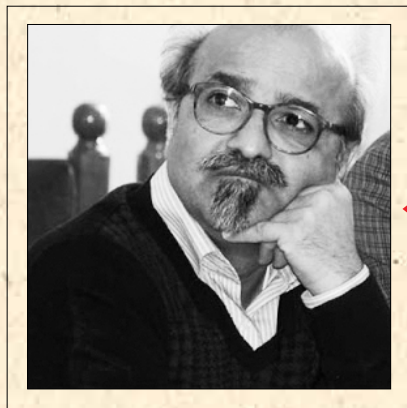
اندیشگان



◀ ۱۷۸

مهرداد هلک زاده

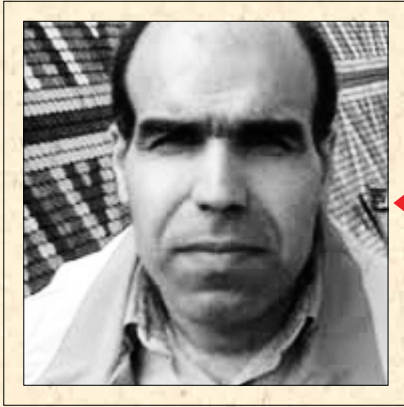
ادبیات تطبیقی



◀ ۸۲

بهمن پازوکی

تبادل نظر



◀ ۳۲

مالک حینی

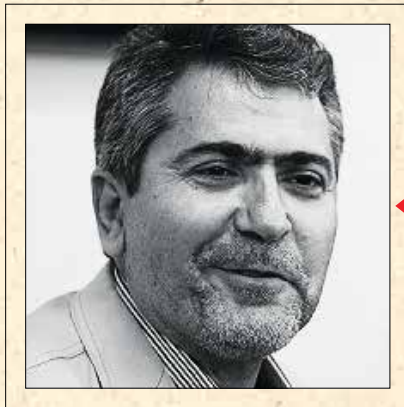
فلسفه اخلاق



◀ ۱۴۸

محمّد نورالهی

تأمل در متن



◀ ۳۸

محمّد زارع شیرین‌کندی

نقد ترجمه



◀ ۲۳۰

محمّد کریمی

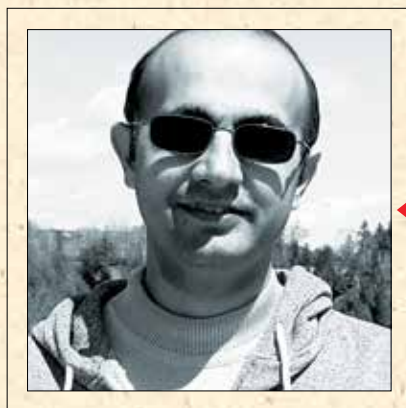
اندیشه دیگران



◀ ۲۴۲

مریم هاشمیان

منطق



◀ ۲۱۲

عباس زهبنی

ترجمه جتار



◀ ۱۳۰

مریم بختیاریان

درس و محبت



◀ ۲۶۸

شمس اللوک مصطفوی

زیت فلسفی

چامه‌ورزی

صادق رحمانی



آن‌چه پیش‌اروی شما در این شماره از چامه قرار دارد، تلاشی است برای رهایی از محدودیت‌هایی که این روزها جهان با آن رو در روست. زندگی تقریباً در چارگوشه زمین فلج شده است. بیماری همه‌گیر کووید ۱۹ بازی مرگ به راه انداخته است و روز به روز مردگان در صدها ضرب می‌شوند. از این اوضاع بوی بهبود شنیده نمی‌شود. آیا این آغاز یک پایان است؟ اگر قرار است که همه چیز در هم فرو بریزد، پس نوشتن چه فایده‌ای دارد؟ در نخستین تابستان هنوز این بیماری همه‌گیر مراقبه‌های شدیدی را به انسان تحمیل می‌کند. ما هر روز با خود می‌گوییم فردا چه خواهد شد؟ البته بهتر آن است که بگوییم: جهان فردا چگونه خواهد بود؟ هیچ‌کس در این شرایط استثنایی پاسخی ندارد. ما آنچه را که اتفاق می‌افتد با نگرانی و سکوت پی می‌گیریم. هر روز عصر منتظر ورود به شکل دیگری از هرج و مرج غیر سازمان یافته هستیم که در تاریخ بی‌سابقه است، زیرا این بار حساس‌ترین و شکننده‌ترین ضعف بشر را دست می‌گذارد: سلامتی.

و ما در چنین هنگامی به جشن برخاسته‌ایم تا در عیش خویش بکوشیم و کیمیای هستی را دریابیم. در عصری تابستانی با هماهنگی قبلی و از طریق مجازی با دکتر پرویز ضیاء شهابی گفت و گو کردیم تا از این انزوای ناخواسته رهایی یابیم. با ایشان از روزگار کودکی و سفرها و خلق و خوی پدر و مادر و روزهای مدرسه گفتیم و شنیدیم تا رسیدیم به روزهای دانشگاه و تحصیلات و سفر به آلمان و استادان و سپس بازگشت به ایران و آغاز دوره تدریس. و سخن ما به درازا کشید و در جلسه‌ای دیگر در فضای مجازی ادامه یافت و به قول علاء‌الدوله سمنانی: این وجد و سماع ما مجازی نبود / وین رقص که می‌کنیم بازی نبود / با بی‌خبران بگوی کای بی‌خردان / بیهوده سخن بدین درازی نبود. آن‌چه من از گفته‌های دکتر ضیاء شهابی دریافتم این است که پیشنهاد اندیشه‌هایدگری به عنوان الگویی برای اصلاح به معنای آن نیست که این اندیشه از کاستی فارغ است، اما این نقص به معنای آن نیست که اندیشه‌هایدگری دیگر صلاحیت خدمت به آرمان انسان را ندارد. اگر چه امروزه بناهای اندیشه بشری به گونه دیگری ساخته شده‌اند. بنابراین بهترین موقعیت فلسفی متناسب با رسالت جهان باید مبتنی بر بهره‌گیری از تفکر‌هایدگری و انتقاد هم‌زمان از او باشد، چرا که هیچ اندیشه فلسفی به تنهایی قادر نیست، پیچیدگی‌های این جهان را پاسخگو باشد. تجربیات ایشان از خلال گفت و گو برای دانشجویان بسی مفید و ارجمند است.

در این جشن نامه که پیدا-پنهان نقش شاگردان و همراهان استاد ضیاء شهابی هویداست، نخست به سراغ دانشورانی شتافتیم که حق هم صحبتی با ایشان داشتند تا از عهد صحبت آنان یادی به میان آورده باشیم که گفت: «چو در میان مراد آورید دست امید / ز عهد صحبت ما در میانه یاد آرید» در بخش عهد صحبت سخن تازه این اندیشمندان را بخوانید. در بخش دیگر در کوچه های زمان به باغ همسفران سری زده ایم. شاگردانی که اکنون خود به هیئت استاد درآمده اند و هر کدام در این سرزمین پراکنده اند و سخن استادان خویش را به گوش دوستداران دانش می رسانند. در بهره پژوهش نیز از تحقیقات موشکافانه دانشوران و فرهیختگان ارجمند بهره مند هستیم که آن را در این جشن به استاد ضیاء شهابی تقدیم کرده اند. ما بدون آن که رسم الخط را دستکاری و ویرایش کرده باشیم عیناً با همان سلیقه مؤلفان و نویسندگان به صفحه کاغذ درآورده ایم.

همان گونه که هم خود ایشان و هم شاگردان اذعان کرده اند استاد ضیاء شهابی با تأنی و تأمل دست به قلم می برند و در این زمینه وسواس بیش از اندازه ای دارند. بنابراین معمولاً باید چکیده اندیشه خود و دیگران را در درسگفتارهای ایشان یافت. چهار درسگفتار به روی کاغذ درآمده است تا طالبان را دسترس بدان راحت باشد. از دیگر سوت ترجمه های ایشان از زبان آلمانی و یونانی و لاتین در میان اهل فنّ زبانزد است. در بخش پایانی منتخبی از ترجمه های ایشان به همراه متن اصلی آمده است تا دانشجویان با چگونگی برگردان های ایشان آشنا شوند. وقت آن است که از همه کسانی که در این زمینه تلاش کردند، به ویژه استاد ضیاء شهابی که برای مصاحبه وقت گذاشتند، مراتب سپاس خود را عرض کنم. دیگر این که به دلیل دقت زاید الوصف اهل منطق و فلسفه به عرضه بهترین شکل ارائه جستار و گفتار خود، من همه تلاش خود را کردم که کار این جشن نامه بهتر و به سامان تر شود و برای انتشارش صبوری کردم تا حاصل این صبرپیشگی برشیرین باشد. اگر چنین است از لطف دوستان است و اگر نه چنین است همه اش از کوتاهی من است. حالا که چنین شد به قول سهراب سپهری:

بیا زودتر چیزها را ببینیم
بین! عقربک های فواره در صفحه ساعت حوض
زمان را به گردی بدل می کنند
بیا آب شو مثل یک واژه در سطر خاموشی ام.

جشنِ نامہ
دکتر پرویز
ضیاء شہابی

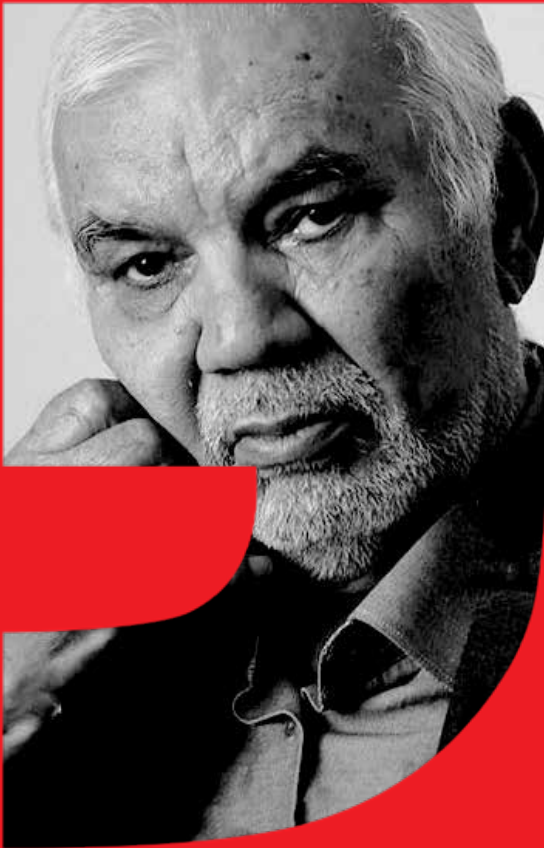
عہدِ صحبت

رضا داوری اردکانی
غلامحسین ابراہیمی دینانی
محمد زارع شیرین کنڈی
مالک حسینی





فرا رود فواره و فرود آید و
پر آب کند
مرمیرین آب دانی را که گرد گرد
از آب حجاب گیرد و سر رود
اندرین آب دان دوم
وین نیر سرشار و سیر آید و
غلغل جاری سپارد به سومین
هر یک ستاند و دردم کند تثار
و آید روان و بیارآمد.

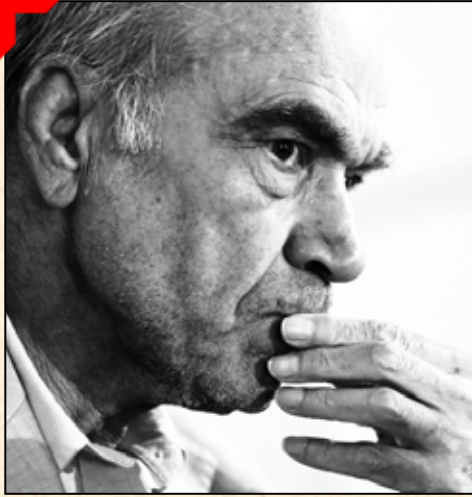


◀ به منزله آغاز

رضا داوری اردکانی

مدرنیته یا مدرنیته‌ها

آیا مدرنیته یکی است و کشورهای مدرن همه در آن شریکند یا کشورها هر یک مدرنیته خاص خود دارند؟ در این‌که ژاپن و آمریکا و فرانسه با هم تفاوت‌ها دارند، تردید نیست. این تفاوت‌ها بیش‌تر در اعتقادات و عادات و آداب و طرز رفتار مردم است. امریکاییان غالباً مسیحی پروتستانند و در فرانسه شمار کاتولیک‌ها بیش‌تر است. ژاپنی‌ها هم مسیحی نیستند. ولی ظاهراً مدرنیته به دین و مذهب و حتی ظاهراً به فرهنگ و مخصوصاً فرهنگ‌های قدیم ارتباطی ندارد. اروپا در قرون وسطی هم مسیحی بود اما مدرن نبود. یک نظر مشهور این است که مسیحیت و یهودیت و یونانیت در قوام عصر جدید دخالت داشته‌اند. این دخالت را می‌توان پذیرفت اما این‌ها همه ماده یا سابقه مؤثر در پدید آمدن اروپای جدید و متجددند و باید دید که چه صورتی ماهیت تجدد را تعیین بخشیده است. در این باب هم که قبل از قرن هجدهم در هیچ‌جا مدرنیته وجود نداشته و تاریخ آن به دوران رنسانس بازمی‌گردد شاید اختلافی نباشد. هر جای دیگر جهان هم اگر مدرنیته‌ای وجود دارد آن را از اروپا اخذ کرده است. صاحب‌نظرانی که مدرنیته‌ها را کثیر و بومی می‌دانند غالباً می‌گویند که حتی اگر مدرنیته آورده اروپای پس از رنسانس باشد کشورها و ملت‌های جهان صورت آن را گرفته و بر ماده دین و آئین و فرهنگ و گذشته خود اعمال و اطلاق کرده یا آن را با شرایط کشور خود تطبیق داده‌اند. این سخن در صورتی موجه تواند بود که اروپا با طراحی خاص، اجزاء و شئون تجدد را با هم تلفیق کرده و ترکیب مدرنیته را پدید آورده باشد. البته اگر چنین بود اقوام دیگر هم می‌توانستند مدرنیته اروپایی را به اجزایش تقسیم کنند و جزء خاص و اصلیش را که علم جدید است بگیرند و با عناصر فرهنگی و تاریخی خود تألیف کنند و مدرنیته خاص پدید آورند ولی مدرنیته با طراحی به وجود نیامده و اجزایش در همان هیئت تألیفی و وحدتی که دارند منشأ اثرند و اگر تجزیه و جدا شوند دیگر خاصیت قبل از تألیف و ترکیب را ندارند. اصلاً مدرنیته را یک تألیف و ترکیب نباید دانست. مدرنیته یک وحدت تاریخی است و نه یک کل متعین و ثابت و اگر از تألیف و ترکیب آن می‌گویند نظریه قوام آن در طی تاریخ دارند. نهال مدرنیته از زمین مسیحیت، در بحبوحه نزاع‌های فلسفی و مذهبی روید و کم‌کم درخت تناوری شد که شاخه‌هایش را در سراسر روی زمین گسترده و بر و بار و ثمرش را همه جهان پسندیدند و خریداری کردند. مدرنیته با قصد و طراحی به وجود نیامده است، زیرا قبل از



این وجیزه ناچیز را به پاس عمری
دوستی صمیمانه و همکاری و
هم سخنی با دکتر پرویز ضیاء شهابی
به آن عزیز گرانمایه تقدیم می‌کنم.

تجدد اراده تغییر جهان وجود نداشته و این اراده با تجدد در تاریخ وارد شده و البته در پیشبرد آن دخالت و اثری چون و چرا داشته است. اقوام دیگر هم که مدرنیته را اخذ کرده اند همه آن چه را که برای تحقق تجدد لازم است از اروپا گرفته و آن را در متن تاریخ خود که آن هم بر اثر تکان تجدد چهره و جلوه دیگری یافته بود قرار داده اند. این زمینه را نباید ناچیز شمرد اما تنها می‌تواند مایه اختلاف های عرضی با مدرنیته در کشورهای دیگر باشد. اسلام و بودیسم هم مثل مسیحیت می‌توانند از جمله زمینه های تجدد باشند اما توجه باید کرد که وقتی یهودیت و مسیحیت و حتی یونانیت با پذیرفتن صورت تجدد از منشأیت اثر افتادند، چه دلیلی وجود دارد که فرهنگ های دیگر شریک تجدد در فعالیت هایش بمانند و مگر نه این که این صورت است که منشأ اثر می‌شود. تجدد بدون علم تکنولوژیک معنی ندارد. مشکل بزرگ این است که فهم ماهیت علم جدید آسان نیست و به آسانی پذیرفته نمی‌شود که این علم ریشه در دنیای جدید و تجدد دارد و بر اصولی قائم است که در آغاز عهد جدید به وجود آمده و تجدد را راه برده است. پس طبیعی است که کسانی که علم را متعلق به نوع بشر می‌دانند و غربی بودن و جدید بودن آن را نمی‌پذیرند مدرنیته را هم دارای صورت های گوناگون و کثیر بدانند اما علم هر چه باشد بر اصول معینی قرار دارد. اصلاً کاری نداشته باشیم که این اصول کجایی هستند (و بی تردید با جغرافیا نسبتی ندارند) ولی اوصاف و صفاتی دارند که هر جا باشند و به هر جا بروند با خود می‌برند. در این اوصاف نمی‌توان تصرف کرد. علم یک طرح ریاضی است و به اشیاء نظر ابژکتیو دارد و مستقل از علایق اشخاص و گروه هاست (کاری نداشته باشیم که این علم با علم یونانی و هندی و ایرانی و اسلامی و قرون وسطایی تفاوت دارد و در زمین تجدد در هماهنگی با اصول پیشرفت و اراده به قدرت و تسخیر موجودات پدید آمده و ستون قدرت تجدد است) مدرنیته بدون این علم به وجود نمی‌آید و نمی‌آید. علم هم گرچه به سیاست و دین و فرهنگ کاری ندارد و به اقتضای روشش مستقل از آن هاست، در نسبت خاص با آن ها قوام و بسط پیدا می‌کند. علم در خدمت هر فرهنگ و سیاستی قرار نمی‌گیرد و وسیله برای هر مقصودی نمی‌شود. قدرتی که دستور نمی‌پذیرد و وسیله نمی‌شود قاعداً همه چیز و هر چیز را که هست در هماهنگی با خود می‌خواهد. پس آنجا که علم قدرت است، شئون تاریخی باید با آن هماهنگی داشته باشند ولی فهم همگانی و شایع از درک این معنی عاجز است. بنای این فهم بر این است که

علم را همه برهردین و آئین و ملیتی که باشند می توانند بیاموزند. پس علم به هیچ قوم خاصی تعلق ندارد. استدلال ظاهراً درست است الا این که در آن توجه نشده است که حکمشان در حد علم آموختنی درست است اما علم اگر در حد آموختنی بماند در راه تاریخ دستگیری نمی کند. علم برای این که پیشرفت کند و به شئون دیگر مدد برساند باید ریشه در آب و خاک تفکر و فرهنگ خاص داشته باشد. ظاهراً بنای تلقی ما از تجدد و علم جدید این بود که علم را چون به کار می آید می گیریم و فرهنگ اروپایی همراه آن را و می گذاریم، زیرا خود فرهنگ داریم و به فرهنگ دیگر نیاز نداریم. میرزا صالح شیرازی هم که جزء اولین دانشجویان ایرانی اعزامی به غرب بود. همین نظر را سوغات آورد. معماران و مهندسان ساختمان معمولاً دقت می کنند که مواد و مصالحی را که در بنا به کار می برند با هم همسازی داشته باشند ولی ظاهراً معماران تمدن صرفاً به مواد و مصالح مرغوب در ذائقه خودشان می اندیشند. بهترین سیمان را باید مصرف کرد. این که این بهترین سیمان با هوای محیط می سازد یا نمی سازد مهم نیست. به سیمان هم که نیاز نباشد از مصرف سیمان خوب نمی توان و نباید صرف نظر کرد. شاید هم رأی و نظرشان عیبی نداشته باشد زیرا اصولاً معماری تاریخ و طراحی بنای آن امری محال و سودایی بیهوده است. پس چه اهمیت دارد که در آن سیمان به کار برود یا نرود و اگر می رود چه سیمانی باشد. افلاطون مدینه و سیاست را هماهنگ و متناسب و متنظر با نظام موجود می خواست. کسانی هم از او پیروی کردند اما هرگز هیچ مدینه ای برونق نظام افلاطونی و افلوپینی ساخته نشد. اوتوپییست های دوران جدید از قرن شانزدهم تا نوزدهم و حتی ضد اوتوپییست هایی مثل هاگسلی و اورول رویابینان بزرگی بودند که رؤیاهای خود را حکایت کردند اما داعیه تمدن سازی نداشتند. هر چند که شاید رؤیاهایشان راهنمای بنای نظام سیاسی و اجتماعی تجدد شده باشد اما اصل این است که فهم و درک آدمیان در همراهی با تاریخ قوام پیدا می کند و با آن فهم است که مردمان راهشان را می یابند و می پویند. مدعیان معماری مدرنیته ها تنها گروهی نیستند که علم را به اصطلاح وحشی و همه-جایی و بی تاریخ می انگارند و روئیدن و بار آوری را در هر جا ممکن می دانند، قائلان به مذهب اصالت علم هم علم را نه یک امر تاریخی بلکه آن را مطلقاً درست و حتی میزان درستی و حقانیت می دانند و همه چیز و هر رأی و نظر و اعتقاد را با آن می-سنجند. حتی دوستان تمدن دینی هم نظری به بهره برداری از علم در کار خود دارند ولی بدانیم که هر



علم در خدمت هر فرهنگ و سیاستی قرار نمی گیرد و وسیله برای هر مقصودی نمی شود. قدرتی که دستور نمی پذیرد و وسیله نمی شود قاعداً همه چیز و هر چیز را که هست در هماهنگی با خود می خواهد. پس آنجا که علم قدرت است، شئون تاریخی باید با آن هماهنگی داشته باشند ولی فهم همگانی و شایع از درک این معنی عاجز است.

چیزی در هر وقت و در هر جا پدید نمی آید و امور مرهون اوقات تاریخنند. ساختن تاریخ هم به اختیار اشخاص و گروه ها گذاشته نشده است. چنان که اشاره شد علم جدید هر چند در فضای مسیحیت و در بحبوحه نزاع های دینی و فلسفی پایان قرون وسطی قوام یافت. جانب هیچ دینی را نگرفت و نمی گیرد و در جهان بودایی و مسلمان هم می تواند کارسازی کند. اگر مراد این است که مدرنیته در یک کشور کاتولیک با مدرنیته در سرزمین بودایی نشین یا مسلمان به اعتبار اعتقادات مردم تفاوت دارد نزاع نباید کرد، زیرا مسلماً در شرایط متفاوت، اعراض و صفات عرضی مدرنیته هم متفاوت می شود اما جوهرش که علم و تکنیک و اراده و خرد تصرف در موجودات است تغییر نمی کند. مع هذا وقتی می گویند مدرنیته در فرهنگ های متفاوت صورت خاص و در خور آن فرهنگ پیدا می کند باید توجه کرد که سخنشان در ظاهر معقول و درست است و این حرف ظاهراً درست بر این فرض بنا شده است که فرهنگ های جهان قدیم همچنان در جان های مردم آسیا و افریقا ثابت مانده و زنده و حاضرند و می توانند مثل سابق به هر چه که از خارج می آید جایگاه شایسته و مناسب بدهند. من در حد اطلاع اندکی که دارم در هیچ کشور در حال توسعه ندیده ام که فرهنگ چنین استقبالی از مدرنیته کرده باشد و اگر در جایی مدرنیته کم و بیش تحقق یافته با همان صورت تکنیکوسیانتیفیک غربی بوده است. این تلقی که مدرنیته نسبت به فرهنگ ها بی تفاوت بوده و آن ها را به حال خود گذاشته است نه صرفاً سخنی ظاهربینانه بلکه غفلی است که درک تاریخی را به تأخیر می اندازد. متأسفانه کمتر به این معنی توجه شده است که با پیش آمد مدرنیته و برخورد دنیای قدیم با آن، فرهنگ ها معنی و موجودیت دیگر پیدا کرده و از نشاط و منشأیت اثر افتاده اند. مدرنیته ها هم در کشورهای مختلف اگر اختلافی داشته باشند اختلاف در گذران اوقات فراغت و پرداختن به بازمانده اندکی از رسوم زندگی خصوصی (که آن هم دارد از میان می رود) و تفنن های عادی با رسوم گذشته است.

می گویند تجدد و علم آمده است که اختلاف نباشد. درک ها همه یکسان شود و در یک سطح قرار گیرد و پیشرفت در خط مستقیم ادامه یابد و البته درست می گویند. من هم وقتی به بی اثر شدن فرهنگ ها اشاره کردم مرادم همین بود. تجدد حتی قبل از آن که در همه جای جهان گسترش یابد اصول خاص خود را به عنوان اموری مسلم و بی چون و چرا به همه جهان اعلام کرده و به آن ها کم و بیش قبولانده است و اکنون در دوران پست



علم برای این که پیشرفت کند و به شیون دیگر ممد برساند باید ریشه در آب و خاک تنگتر و فرهنگ خاص داشته باشد. ظاهراً بنای تلقی ما از تجدد و علم جدید این بود که علم را چون به کار می آید می گیریم و فرهنگ اروپایی همراه آن را و می گذاریم زیر خود فرهنگ داریم و به فرهنگ دیگر نیاز نداریم. میرزا صالح شیرازی هم که جزء اولین دانشجویان ایرانی اعزامی به غرب بود. همین نظر را سوغات آورد.



مدرن همه به حکم و فرمان زمان، لاقبل به تلویح پذیرفته اند که همه چیز و همه کس شیء مصرفی و قابل مصرف و برای مصرف است. پس دیگر مدرنیته ها چگونه می توانند وجود داشته باشند و روح یکسان ساز پست مدرن این اختلاف ها را چگونه می تواند برتابد. فرهنگ ها چنان تحول یافته و کم اثر شده اند که در برابر علم و تکنولوژی حرفی ندارند که بزنند. هر چند که می توانند زمینه بی اعتنایی و بی پروایی نسبت به آینده باشند. علم جدید و مدرنیته از ابتدا با هم دمساز بوده و با هم پیش رفته اند. به عبارت دیگر علم که بر اساس اصول و شئون تجدد بنا شده است گهگاه به تحکیم این اصول نیز مدد رسانده است. اگر در یکصد و پنجاه سال اخیر هیچ نظریه ای به اندازه نظریه تکامل داروین شهرت پیدا نکرده و در سراسر جهان مقبولیت نیافته است شاید وجهش جز این نباشد که در آن و با آن اصل پیشرفت تحکیم شده است. به این معنی که در آثار داروین بخش مهم و تفصیلی و بالنسبه قابل دفاع نظریه تطور و تحول اهمیت ثانوی دارد و اگر جز این بود می بایست این احترام نصیب پژوهش های لامارک فرانسوی می شد ولی لامارک گرچه بروفق اصل پیشرفت نظر خود را بیان کرد، به تمامیت این اصل نپرداخت. داروین تکامل را بر مبنای انتخاب طبیعی و تنازع بقاء قرارداد و نکته مهم و مبهم و منطوی در اصل پیشرفت را صراحت بخشید و روشن کرد. به این جهت شاید اعتبار او نه صرفاً برای پژوهش هایش بلکه پاداش کوشش بزرگی باشد که در تحکیم اصل اساسی دوران جدید کرده است. من این نکته را از نظر نیچه که پژوهش های داروین را چندان مهم نمی داند استنباط کرده ام. نیچه گرچه اشاره ای به تأثیر و تحکیم اصل پیشرفت و لوازم آن در دوران جدید در نظریه داروین نمی کند اما با کم اهمیت دانستن پژوهش های او زمینه را فراهم می آورد که پیرسیم پس دلیل عظمت مقام داروین در تاریخ علم جدید چیست و چرا او در عداد دو سه تن از مشهورترین دانشمندان جهان جدید و مشهورتر از لاوازیه، کلودرنار (مؤسس علم بیولوژی) و فارادی است.

نیچه نوشته است: «حقایقی هست که ذهن های میانمایه بهتر درمی یابند... این ها برای جان های میانمایه کشش و قدرت جاذبه دارند. هم اکنون جان محترم اما میانمایه مردان انگلیسی- برای مثال داروین و جان استوارت میل و هربرت اسپنسر را نام می برم- دارد بر حوزه میانین ذوق اروپایی سنگینی خود را تحمیل می کند... خطاست اگر گمان کنیم که تعریف و گردآوری بسیاری واقعیات کوچک و



پیش پا افتاده و سپس نتیجه‌گیری از آن‌ها، کاری است که به ویژه از آن جان‌های والاتباری برمی‌آید که برکنار از دیگران پرواز می‌کنند... گرفتاری آنان بیش از آن بوده است که تنها به شناخت پیردازند، زیرا گرفتاریشان درگیر چیزی تازه بودن و معنایی تازه داشتن و ارزش‌هایی تازه فرانهادن است... آنان که کارهای گران از ایشان برتواند آمد، چه بسا می‌باید نداننده باشند. حال آن‌که، از سوی دیگر، برای کشف‌های علمی از نوع کشف داروین، گونه‌ای تنگ‌اندیشی و خشک‌دماغی و سخت‌کوشی و وجدان‌کار، خلاصه چیزی انگلیسی، نمی‌باید خلق و خوبی نامناسب باشد.» (نیچه، فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، ص ۲۴۰، خوارزمی، ۱۳۶۳).

اگر سخن نیچه درباره پژوهش‌های داروین و جهی داشته باشد باید اهمیت داروین‌یسم را در تأکیدش بر پیشرفت از طریق تنازع بقاء و انتخاب طبیعی دانست و چون مدرنیته بر اساس اصول پیشرفت و تنازع بقاء و انتخاب طبیعی بنا شده است داروین باید در تاریخ مدرنیته مقام بزرگی داشته باشد. البته وقتی مدرنیته بر اصل تنازع بقاء بنا شده باشد تکلیف کسانی که از این اصل می‌ترسند و در عین حال قبول مدرنیته را ضروری می‌دانند خیلی دشوار می‌شود. شاید نظیر همین ملاحظات کسانی را هم مایل به مدرنیته‌های بومی کرده باشد. من هم کاش می‌توانستم در زمره این‌ها باشم ولی چکنم که آرزو و اندیشه‌شان را عملی نمی‌دانم. مدرنیته نقش و رنگ ایوان نیست. پای بست خانه است و خانه آن را نمی‌توان بر مبنای اخلاق و عرفان و مهر و دوستی بنیاد کرد. مدرنیته اکنون حتی آزادی را که لازمه بسط و دوامش بوده و بیش از هر چیز به آن نیاز دارد با اکراه و شاید به حکم اضطرار تاب می‌آورد و تحمل می‌کند. بگذریم. اگر مدرنیته‌ها بسیار باشند باید اصولشان خاص باشد، ولی اکنون مدرنیته هر جا هست بازگشتش به اصل پیشرفت و قدرت اراده است و اگر کشورهای توسعه یافته اختلافی داشته باشند اختلافشان عرضی و صوری است. کسانی که حساب علم و سیاست و آزادی و پیشرفت و دین و هنر و فرهنگ را از هم جدا می‌دانند و به نسبت ذاتی و تناسب میان آن‌ها قائل نیستند خوب است که محض آزمایش صورت کم و بیش تفصیلی طرح تجدد خودخواسته را تدوین کنند تا اشخاص بسیاری که نمی‌دانند سخن در چه باب است قدری آشنایی پیدا کنند و اگر نتوانستند لااقل خود دریابند که دچار توهم بوده‌اند. تاکنون هم چنین طرحی تدوین نشده است. آرزوی تجدد بومی (مدرنیته خاص) این عیب کوچک هم دارد که نمی‌دانیم اگر

خاص است چرا نامش باید همچنان مدرنیته باشد و نه مثلاً تمدن آینده هند و اندونزی و شیلی و مصر و ماوراءالنهر و چین. اما مشکل اصلی در همان طراحی مدرنیته های خاص و بومی است. اگر تجدد های گوناگون ممکن باشند باید با طراحی ساخته شوند. اما تاکنون هیچ تاریخ و دوران تاریخی با طراحی ساخته نشده و هیچکس هم طرحی برای یک تجدد (مدرنیته) متفاوت در نینداخته است. به این جهت چنان که گفته شد خوبست کسانی که به تجدد های گوناگون قائلند اگر می توانند صورتی از تجدد دلخواه خود را طراحی کنند و بگویند چه کسانی و چگونه می توانند و باید به آن تحقق بخشند، مشکلشان در این راه این است که باید مواظب باشند که امور و اشیاء ناهمخوان و ناسازگار را کنار هم قرار ندهند، زیرا با این اندیشه که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و می توان اشیاء مورد دلخواه را بی توجه به مناسبت و سازگاری و ناسازگاریشان با یکدیگر کنار یکدیگر قرار دارد و آن ها نیز در هر شرایطی کارکرد خاص خود را دارند. طرح هیچ بنایی را نمی توان در انداخت. با این تلقی حتی یک طرح خیالی هم نمی توان داشت، زیرا اجزاء و شئون هر طرحی باید کم و بیش با هم در تعادل و تناسب باشند. کوشش شکست خورده آرژانتین را مثال می زنم. مسلماً آرژانتین می توانست و می تواند با حفظ دین و آئین و فرهنگ خود قدم در راه تجدد بگذارد اما برای تحقق مدرنیته شرایط خاص و لازم باید موجود باشد و مثلاً با بوروکراسی فاسد و بیگانگی با مسائل جهان و بی بهرگی از خرد سیاسی و پیش گرفتن سیاست خود سرو ناتوان کاری از پیش نمی رود. اگر این عیب ها هم رفع شود در صورتی می توان راه به مدرنیته برد که رفتار سیاسی و قوانین کشور با ساز توسعه هماهنگ باشند. با هر سیاست و هر قانونی راه توسعه و تجدد پیموده نمی شود. متأسفانه در کشور ما هم در دهه های اخیر این پندار شایع شد که می توانیم هر چه را که دوست می داریم از هر جا برداریم و مجموعه ای از مطلوبها و خواستنی ها را گرد آوریم و کنار هم بگذاریم گویی هیچ چیز به هیچ چیز ربط ندارد و توسعه سیاسی و آزادی و دموکراسی مستقل از پیشرفت و توسعه اجتماعی و اقتصادی و بدون ملاحظه قوانین و قدرت های حاکم، ممکن و در کوتاه مدت قابل حصول و وصول است. از آن زمان دیگر کمترین شرایط امکان توسعه علمی و اقتصادی و اجتماعی اندیشیده شد و دو جناحی که در سیاست، قدرت و نفوذ داشتند هیچ یک به فکراقتضاهای زمان و آینده و برنامه ریزی بر اساس درک و فهم شرایط و امکان ها نیفتادند و گمان کردند که کشور را با شعار سیاسی و رأی و



اگر سخن نیچه دربارهٔ پژوهش های داروین و جهی داشته باشد باید

اهمیت داروینسم را در تأکیدش بر پیشرفت از طریق تنازع بقاء و انتخاب طبیعی دانست و چون مدرنیته بر اساس اصول پیشرفت و تنازع بقاء و انتخاب طبیعی بنا شده است

داروین باید در تاریخ مدرنیته مقام بزرگی داشته باشد. البته وقتی مدرنیته بر اصل تنازع بقاء بنا شده باشد تکلیف کسانی که از این اصل می ترسند و در عین حال قبول مدرنیته را ضروری می دانند خیلی دشوار می شود..

تصمیمی که هر روز اتخاذ می شود می توان اداره کرد و از همین راه به مقصد صلاح و نجات رسید. حتی ایدئولوگ های احزاب و گروه ها طلبکار شدند که چرا حزب و گروهشان سیاست صحیح اتخاذ نکرده است و کسی هم به آن ها نگفت اولاً سیاست صحیح کدام است. ثانیاً شما چکاره بودید و چرا سیاست صحیح را تشخیص ندادید. شما کجا بودید و چه می کردید؟ چرا مسائل را مطرح نکردید و راه حل نشان ندادید اگر قرار بود حزبتان برنامه ای داشته باشد شما نمی بایست در تدوین این برنامه سهم عمده داشته باشید؟! نه ما از سیاست دور شده ایم وقتی نتوان برای مشکل های اداری و آموزشی و اجتماعی چاره ای اندیشید و کسی هم در فکر چاره نیست و به آن ها اعتنا نمی کند و سیاست هم دیگر کارسازی ندارد چگونه به مدرنیته بومی دست می توان یافت. مدرنیته یک حادثه تاریخی بزرگ است که یکی هم پیش تر نیست و کشورهایی که می خواهند به آن دست یابند مبنای و اصول و راهش را باید بشناسند و قواعد سیرش را در برنامه ریزی ها رعایت کنند. البته هنر بزرگی است که کسی نتواند تعارض های درونی تجدد را بشناسد و مثل بسیاری از متفکران جهان جدید در اندیشه رفع آن ها باشد ولی مدرنیته تابع سلیقه های سیاسی نیست و هر کس نمی تواند آن را به هر صورتی که بخواهد درآورد. ساختن مدرنیته هم با شعار سیاسی میسر نیست. اگر همه اهل فضل ندانند، ارباب علوم انسانی و به خصوص اهل فلسفه باید بدانند و لابد می دانند که مدرنیته با میل و آرزو و هوس و حتی با طراحی اشخاص و گروه ها و کشورها ساخته نشده است. مدرنیته طراحی متفکران دوره رنسانس و قرن هیجدهمی ها نیست و مگر نظام تاریخ را می توان طراحی کرد؟ مدرنیته در طی سیصد سال تاریخ اروپا پس از رنسانس قوام پیدا کرد (تا قرن بیستم نامی از مدرنیته نبود و حتی به سخنان شاعر بزرگ فرانسه بودلردریاب مدرنیته توجهی نمی شد) متفکران غربی هم در این اواخر از اصول آن سخن گفته و قوام آن را وصف کرده اند. هر کس هم که به مدرنیته فکرمی کند باید به تاریخ غرب جدید توجه کند و به گفت زمان تجدد گوش فرا دهد و ببیند که از کجا آمده و چگونه بسط یافته است پس وقتی از مدرنیته می گوئیم مرادمان یک تاریخ است و نه یک مفهومی که آن را بر هر مصداقی که خواستیم اطلاق کنیم. هر کس می تواند آرزوهایی برای آینده زندگی بشر داشته باشد اما اگر آرزوی خود را مدرنیته می داند باید متذکر باشد که مدرنیته، اروپایی است و اگر به جای این مدرنیته، مدرنیته دیگری می خواهد خوبست که یا به خویشاوندی مدرنیته خود با



آرزوی تجدد بومی (مدرنیته خاص) این عیب کوچک هم دارد که نمی دانیم اگر خاص است چرا نامش باید همچنان مدرنیته باشد و نه مثلاً تمدن آینده هند و اندونزی و شیلی و مصر و ماوراءالنهر و چین.

اما مشکل اصلی در همان طراحی مدرنیته های خاص و بومی است. اگر تجدد های گوناگون ممکن باشند باید با طراحی ساخته شوند.

اما تاکنون هیچ تاریخ و دوران تاریخی با طراحی ساخته نشده و هیچکس هم طرحی برای یک تجدد (مدرنیته) متفاوت در نینداخته است.

مسئله آرزاتین می توانست و می تواند با حفظ دین و آئین و فرهنگ خود قدم در راه تجدد بگذارد اما برای تحقق مدرنیته شرایط خاص و لازم باید موجود باشد و مثلاً با پورو کراسی فاسد و بیگانگی با مسائل جهان و بی هرگی از خرد سیاسی و پیش گرفتن سیاست خودسر و ناتوان کاری از پیش نمی رود.



مدرنیته اروپایی بیندیشد یا نام دیگری برای آن دوران دلخواه خود انتخاب کند. مدرنیته ای که اکنون وجود دارد، ابتدا در اروپا متحقق شده و هنوز هم دارد در مناطقی از جهان متحقق می شود. تکرار می کنم. مدرنیته تحقق تاریخ جدید غربی و مددگرفته از هنر و تفکری عظیم است که به آسانی در هر جا محقق نمی شود بلکه با فکر و عزم و اراده باید آن را دریافت. سراسر جهان هم اکنون در مدار فکر و عمل تجدد سیر می کند. چیز دیگری می خواهید؟ حق دارید و اگر می توانید بروید تفکر کنید و ببینید که چگونه می توان از شهری که اهل آن ستمگرند بیرون آمد و طرح دیگری در زندگی در انداخت این کاری لااقل با عظمت تاریخ چهارصد ساله تجدد است اگر می توانید طرح آن را در اندازید و راه رسیدن به آن را پیدا کنید. اما توجه داشته باشید که این مدرنیته حاصل و برآمده سیصد سال تفکر و علم و اراده است نظیر آن هم جز به مدد تفکر عظیم و همت بلند پدید نمی آید. با هوس و آرزو و خوشایند و ناخوشایند تاریخ نمی توان ساخت. اگر هم معجزه ای روی دهد و طرحی در انداخته و محقق شود، هیچ ضرورت ندارد نام آن را مدرنیته و مدرنیته دیگر بگذارند. اگر دیگر است، چرا نامش مدرنیته باشد و اگر دیگر نیست و مثلاً تفاوتش با صورت اروپایی مدرنیته که در عالم مسیحیت بوجود آمد، تعلق به جهان بودایی و اسلامی است، این را مدرنیته دیگر نباید دانست، زیرا مدرنیته بر اساس دین بنا نشده است و دین ها در نظر مدرنیته با هم تفاوت اساسی ندارند. اما اگر کسانی بخواهند نظمی بر مینای دین یا فرهنگ خود بنا کنند چه لزومی دارد که نام آن را مدرنیته بگذارند. کسی که سودای تأسیس مدرنیته ای غیر از مدرنیته موجود دارد اگر وضعی را در نظر دارد که از جهاتی با مدرنیته موجود شباهت ها دارد، این شباهت چه می تواند باشد. مدرنیته موجود علم و تکنولوژی دارد. آیا مدرنیته های دیگر هم، علم و تکنولوژی دارند یا



مدرنیته ای که اکنون وجود دارد، ابتدا در اروپا متحقق شده و هنوز هم دارد در مناطقی از جهان متحقق می شود. تکرار می کنم. **مدرنیته تحقق تاریخ جدید غربی و مددگرفته از هنر و تفکری عظیم است که به آسانی در هر جا محقق نمی شود بلکه با فکر و عزم و اراده باید آن را دریافت. سراسر جهان هم اکنون در مدار فکر و عمل تجدد سیر می کند. چیز دیگری می خواهید؟**



البته هنر بزرگی است که کسی نتواند تمارش های درونی تجدد را بشناسد و مثل بسیاری از متفکران جهان جدید در اندیشه رفع آنها باشد ولی مدرنیته تابع سلیقه های سیاسی نیست و هر کس نمی تواند آن را به هر صورتی که بخواهد در آورد. ساختن مدرنیته هم با شعار سیاسی میسر نیست.

ندارند؟ به نظر می رسد که اگر نداشته باشند مدرنیته نیستند و اگر داشته باشند باید قائمه نظامشان باشد. پس اختلاف در جای دیگر است. به مدرنیته و نسبتش با فرهنگ های قدیم بازگردیم. یکی از چیزهایی که فهم همگانی هم آن را به آسانی می-پذیرد این است که با تکیه بر فرهنگ می توان مدرنیته ای متفاوت با مدرنیته غربی بنا کرد، زیرا وقتی مثلاً می بینند کشورهای آسیای شرقی به مدرنیته رسیده یا به آن نزدیک شده اند فکر می کنند که این کشورها با حفظ فرهنگ خود مدرنیته دیگری ساخته اند. پس یکبار دیگر ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ چینی و ژاپنی و ماداگاسکاری و فورمزی و کره ای چه جایگاهی در مدرنیته شان دارند. اینجا و آنجا گفته و شنیده می شود که ژاپنی ها علم و تکنولوژی جدید را گرفته و فرهنگ خود را حفظ کرده-اند. البته آن ها مسیحی نشده اند و برای متجددشدن لازم نبوده است که مسیحی شوند. اروپا هم که مسیحی بود با تجددش به مسیحیت معنی دیگر داد و آن را از دخالت در سیاست و قانون و امور زندگی عمومی برکنار کرد. رفورم و ظهور مذهب پروتستان علت چیزی نبود، زمینه ساز بود. ژاپن بودایی ماند. حتی ذن بودیسم را حفظ کرد اما آن را در نظام اجتماعی و سیاسی دخالت نداد. وقتی دین و اعتقادات که جزء و شأن تأثیرگذار فرهنگ و تعیین کننده صورت زندگی مردمند به خلوت زندگی خصوصی بروند، تکلیف رسم و شیوه غذا خوردن و بقصد تفنن لباس سنتی پوشیدن معلوم است. سخن دیگری هم هست. وقتی گفته می شود مدرنیته از اروپا برآمده است می گویند اروپا علم و فرهنگ و دین و رفتارشان را از دیگران گرفته است و مگر بعضی قواعد و رسوم و تدابیر متداول در جهان متجدد اروپایی از زمان های دور در جاهای دیگر و مثلاً در ایران و هند نبوده است؟ کسانی نیز معتقدند که سیر کشورها در راه تجدد ربطی به تأثیر علم و ادب و سیاست و فرهنگ اروپا



پس یکبار دیگر ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ چینی و ژاپنی و ماداگاسکاری و فورمزی و کره ای چه جایگاهی در مدرنیته شان دارند. **اینجا و آنجا گفته و شنیده می شود که ژاپنی ها علم و تکنولوژی جدید را گرفته و فرهنگ خود را حفظ کرده-اند.** البته آن ها مسیحی نشده اند و برای متجددشدن لازم نبوده است که مسیحی شوند.

نداشته و ساخته مردمان هر کشوری است. ظاهراً این‌ها مشغولیت‌ها و علائق رسمی سیاسی را با سیاست و مخصوصاً با فلسفه خلط کرده و به جای این‌که به تاریخ مدرنیته و قوام آن نظر کنند از اصرار در اروپامحوری آزرده شده و به فکر افتاده اند که خودشان مدرنیته بسازند. اروپامحوری بیش‌تر یک شعار سیاسی است و طبیعی است که مردم جهان با استیلای سیاسی غرب موافق نباشند. در این هم که اروپا در قرون وسطی و در نسانس به آثار علمی-فرهنگی دیگران و مخصوصاً به آثار نیاکان ما رجوع کرده و از آن‌ها بهره‌ها برده است تردید نیست ولی حادثه نسانس و ظهور و قوام تجدد که در اروپا اتفاق افتاده از آنجا آغاز شده است که اروپا توانایی آن را پیدا کرده که هرچه را نیاز داشته از هرجا توانسته گرفته و در درون خود هضم کرده و به وضعی رسیده است که بعدها به آن نام مدرنیته داده اند. این با تصدیق و تأیید اروپامحوری تفاوت دارد و آن را توجیه استعمار هم نمی‌توان دانست. هرکس می‌تواند با سیاست‌های اروپا و آمریکا مخالف باشد و حتی مدرنیته را دوست نداشته باشد یا اگر آن را مبتنی بر اصل تنازع بقاء می‌داند از آن بیمناک باشد اما با مدرنیته قهر نمی‌توان کرد قدرت علمی تکنیکی اروپا و آمریکا هم امری جدا از مدرنیته نیست و مدرنیته هم از قدرت علم و تکنولوژی جدا نمی‌شود. به این مسائل باید اندیشید. تکرار کنم اکنون در جهان بیش از یک مدرنیته وجود ندارد. این مدرنیته در اروپا به وجود آمده و بسط پیدا کرده و مردمان بعضی کشورهای دیگر هم آن را فرا گرفته اند. نقد مدرنیته و چون و چرا در وضع پست مدرن حرف دیگری است. تاریخ را با نظر و رأی و سودا نباید اشتباه کرد. اکنون مدرنیته سراسر تاریخ بشر را به تسخیر درآورده است و البته خوب نیست که مردمان مسخر این تاریخ باشند و شاید نشانه‌هایی از پایان یافتن دوران مدرنیته هم پیدا شده باشد و از کجا که تحولات فکری در اروپا و همه جهان و حتی خیالپردازی‌هایی مثل مدرنیته‌های غیرغربی نشانه آغاز زوال تاریخ تجدد نباشد البته این زوال تا زمانی که جهان مهبای نظم دیگر نباشد طول خواهد



یکی از چیزهایی که فهم همگانی هم آن را به آسانی می‌پذیرد این است که با تکیه بر فرهنگ می‌توان مدرنیته‌ای متفاوت با مدرنیته غربی، بنا کرد

زیرا وقتی مثلاً می‌بینند کشورهای آسیای شرقی به مدرنیته رسیده‌اند آن نزدیک شده‌اند فکر می‌کنند که این کشورها با حفظ فرهنگ خود مدرنیته دیگری ساخته‌اند.

پس یکبار دیگر ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ چینی و ژاپنی و ماداگاسکاری و فورمزی و کره‌ای چه جایگاهی در مدرنیته‌شان دارند.

کشید و دوام خواهد یافت. یعنی با زوال تجدد تاریخ دیگری ساخته نمی شود و با صورت تقلیدی فهم تجدد، تجدد دیگری نمی توان ساخت. اقوام سراسر روی زمین چنانکه گفته شد اصولی را که در نسانس پدید آمده و به مدرنیته قوام بخشیده بصورت کم و بیش سطحی پذیرفته و گاهی چیزهایی از آن را متعلق به خود دانسته اند ولی بسیاری از آن ها هنوز نمی دانند که مدرنیته نه با گردآوردن حرف ها و فعل ها و اسم ها بلکه با یک دید کلی و اراده قوی پدید آمده است.

در کشور ما نیز دانشمندانی هستند که به مدرنیته بومی و وطنی و ایرانی و مسلمان اعتقاد دارند. آقای دکتر محمد توکلی طرقی استاد تاریخ کتابی خواندنی به نام «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ» نوشته و در آن گزارش های خوب و خواندنی از چگونگی آشنایی ایرانیان با ظواهر زندگی غربی و پدید آمدن یا معنی تازه پیدا کردن الفاظ و تعابیری مثل وطن آورده و بعضی طرق فرنگی مآب شدن و بومی شدن تجدد را نشان داده است. اگر از عنوان کتاب و مقدمه کوتاهش بگذریم در فصول هفتگانه اش هیچ جا اثری از تجدد بومی نمی بینیم. هر چه هست بومی شدن تجدد است. در آثار و مقالات بعضی دیگر از استادان و دانشمندان هم نشانه های علاقه به تجدد بومی و مدرنیته دیگری می توان یافت. این تعلق خاطر را ناچیز و بی وجه نباید انگاشت اما اگر سودای طراحی نظمی بر اساس فرهنگ در میان باشد (که چنین طرحی چنانکه گفته شد ظاهراً وجود ندارد و اگر هم باشد عملی نیست) باید توجه و تأمل کرد که تجدد چگونه پیوند مردم با فرهنگشان را سست می کند و به آن صورتی دیگری بخشد. منکر امکان تجدید عهد با فرهنگ قدیم و فعلیت یافتن مجدد آن چه هنوز در قوه دارد نباید بود و به این جهت باز هم می توان به بنای مدرنیته با رعایت اقتضاهای فرهنگ فکر کرد. به شرط این که قبل از طراحی مدرنیته دیگر، به تجدید عهد با فرهنگ و گذشته برای رفتن به آینده اندیشیده باشند که این اندیشیدن آسان نیست طاقت فرسا و جانسوز است.



اروپا توانایی آن را پیدا کرده که هر چه را نیاز داشته از هر جا توانسته گرفته و در درون خود هضم کرده و به وضعی رسیده است که بعدها به آن نام مدرنیته داده اند.

این با تصدیق و تأیید اروپامحوری تفاوت دارد و آن را توجیه استعمار هم نمی توان دانست.

هر کس می تواند با سیاست های اروپا و امریکا مخالف باشد و حتی مدرنیته را دوست نداشته باشد یا اگر آن را مبتنی بر اصل تنازع بقاء می داند از آن بیمناک باشد اما با مدرنیته قهر نمی توان کرد.

دکتر ضیاء شهابی هایدگرشناس برجسته

غلامحسین ابراهیمی دینانی

گامی برنداشته اند و آیا دانشجویان و رسانه‌ها در این زمینه کوتاهی کرده‌اند؟ باید بررسی شود، اما همین مقدار که همت به انجام جشن‌نامه کرده‌اید، بسی مایه خرسندی است تا در میان اهل فکر و فرهنگ شناخته‌ام شوند. شناخت نظریات فلاسفه بزرگ برای تضارب فکری برای ایرانیان و اصحاب اندیشه نیاز است و ضرورت دارد که مراکز و نهادهای دانشجویی با افکار تولیدکنندگان فکر آشنا باشند. همچنین نسل علاقه‌مند امروز نیز باید با پژوهندگان فلسفه در ایران بیش از گذشته آشنا شوند که یکی از آنان جناب آقای دکتر ضیاء شهابی است. ایشان از شاگردان دکتر احمد فردید هم هستند و خود را از نظر علمی مدیون ایشان می‌داند.

اما من با این که هزاران ساعت با دکتر فردید رودر رو و تلفنی صحبت کرده‌ام، اما با نظرات ایشان بسیار فاصله داشتم. من آن زمان‌ها فلسفه ملاصدرا درس می‌دادم و دکتر فردید ملاصدرا را بسیار نقد می‌کرد و به ملاصدار لقب فیلسوف غرب گرا داده بود. این سخن درباره ملاصدرا بی‌پروا بود.

باید بگویم که ساحت اندیشه من با دکتر ضیاء شهابی به هم نزدیک است. ما با هم دوست هستیم و ایشان را سال‌هاست که می‌شناسم. با هم هم‌درس بوده‌ایم و در خدمت استادان خود به شاگردی پرداخته‌ایم. منتهی ایشان بعدها به آلمان سفر کرد و تحصیلات خود را در آن جا دنبال کرد و من در ایران ماندم. او یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه هایدگرشناس حال حاضر ایران است. البته هایدگرشناسان دیگری هم هستند، اما ایشان جزو برجسته‌ترین‌ها هستند. ایشان همچنین فلسفه اسلامی را در حد بسیار خوبی می‌داند.

همین کمک می‌کند که درس‌هایی که عرضه می‌کنند با کیفیت و از چند منظر و عالی باشد. دکتر ضیاء شهابی از نظر اخلاقی بسیار آرام و بی‌آزار هستند و هیچ کس تاکنون از ایشان ناراحتی ندیده است. شاگردان زیادی را در ایران تربیت کرده‌اند و از این جهت نیز ممتاز هستند. اما یک موضوع وجود دارد که ایشان در تحمل و گمنامی به سر می‌برد. نمی‌دانم چنین خودخواسته در جهت گمنامی قدم می‌زنند یا این که دیگران در مسیر شناساندن ایشان به جامعه فکری و فلسفی



منتشر شده است گواه براین امر است که نشر توانمندی دارد.

من خود دربارهٔ زمان که موضوع اساسی فلسفه هایدگر است آرا و نظریاتی دارم و در کتاب معمای زمان و حدوث جهان آن را منتشر کرده‌ام. زمان موجود رازآلودی است و از مهم‌ترین پدیده‌هایی است که انسان با آن رو به روست و هایدگر در این زمینه بسیار تأمل و تفکر کرده است. هم‌چنین در می‌حس هستی‌آرای ارجمندی دارد. من به طور تخصصی هایدگر را دنبال نکرده‌ام اما آرای او را مطالعه کرده‌ام و دوست دارم.

اما دکتر ضیاء شهابی هایدگرشناس برجسته امروز ایران است و این موضوعات را با دقت و تأمل و حوصله بسیار درس داده است و این خود درسی است برای شاگردان و دوستان دانش که تعلیم و تعلم نیاز به دقت و حوصله دارد.

من با آرای سید احمد فردید مخالف بودم. هم‌چنین به جهت نازیبایی در گفتار ایشان را پسند نمی‌کردم. درباره حضور ایشان در آلمان و فراگیری زبان اصلی باید گفت که همین امر به ایشان کمک کرده است فهم بسیار خوبی از هایدگر داشته باشد و بتواند بخوبی آن را به دانشجویان خود انتقال بدهد. ایشان زبان یونانی را نیز فرا گرفته است و آرا و نظرات فیلسوفان بزرگ قدیم یونان را از سرچشمه‌ی اصلی خود دریافت کرده‌اند. و همین موضوع باعث شده است که فهم درست و دقیقی از فلسفه داشته باشد. همین که یک فیلسوف با آرای فیلسوفی دیگر آشنا بشود و آن را درس بدهد حال و هوای نظرات فلاسفه دیگر نیز در سراو خواهد بود.

این وسعت دید و مطالعه فراگیر و آشنایی با زبان اصلی در انتقال اندیش سهم مهم و بسزایی دارد. کما این که ایشان به لحاظ تسلط بر زبان فارسی و آشنایی با ظرایف و ظرفیت‌های زبان فارسی به خوبی توانسته است بار فهم و معنای فلسفه هایدگری را برای فارسی‌زبانان آسان کند. البته حضرت ایشان کتاب‌های زیادی را منتشر نکرده‌اند، اما همین چندین کتابی که از ایشان



معرفی تبلیغ آگهی



دوماهنامه ادبی

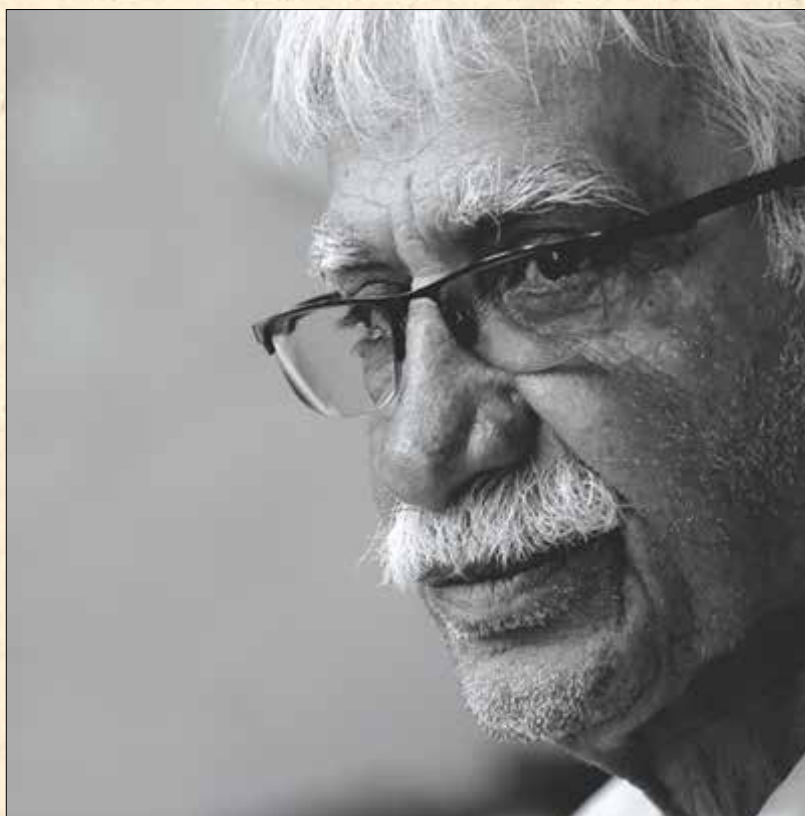
سال سوم، شماره سیزدهم

شهریور و مهر ۱۳۹۹



شماره چهاردهم مجله چامه (آبان و آذر ۱۳۹۹) ادای احترام دوستان و شاگردان به **محمدحسین مهدوی (م. مؤید)** است. از خوانندگان علاقه مند به شخصیت علمی این شاعر، استاد و پژوهشگر برجسته ایرانی ساکن لاهیجان در خواست می‌کنیم، جستارها، خاطرات و تصاویر گروهی با ایشان را در صورت تمایل به نشانی زیر بفرستند:

c h a m e h 1 3 9 7 @ g m a i l . c o m





Interview Story Poem

◀ إذا أنت لم تشرب مزاراً على القذى
ظمات وائى الناس تحفوا مشاربه ▶

بشار بن برد (١٦٨-٩٦ق)

www.chamehmag.ir

